

پیغام شهید

بخواننده پیغام

پور خاور! زاده این آب و خاک با تو گویم پند های مرد پاک
"نادر" غازی شه‌ عالی نژاد مام مشرق همچو او مردی نژاد
نکته ها از تربتش اندوختم درسهای پر بها آموختم
بشنو از من پند و "پیغام شهید"
با تو دارد گفتگوها، ای سعید!

آغاز

نو بهار آمد گذشت افسردگی فصل گل شد موسم فرخندگی
در چمن گلهای زیبا خنده زن شور نو افگند بلبل در چمن
شاهد گل جلوه گر در بوستان نو بهار افروخت چهر دلبران
تا گل خاک سیه آمد پدید در گلستان شور محشر آفرید
یکطرف از سینه کوه و کمر شد فروزان لاله خونین جگر
کاشت آتش در دل صحرا بهار شعله زن شد لاله حمرا چو نار
ای خوشا سیر نگارستان باغ دارد از نزهتگه مینو سراغ
اندر ایامیکه موج گل چنین میفزاید رونق این گلزمین
ساقیا! جامی ز آب ناب ده مردگان را فطرت سیماب ده
تا فروزم شعله مجد کهن
آتشی اندر ایاغ ما فکن!

سیر کابل و تشریف بمزار اعلیحضرت شهید نورالله مر قده

در بهاران موسم شور و جنون
بهر سیر گل سوی گلشن شدم
بعد سیر گلشن محمود راد
کابل آن شهریکه گرد خاک او
کابل آن شهریکه خارش همچو تیغ
از نسیمش روی افغان تازه تر
مرد زا و شیر پرور دامنش
شیر دل اکبر^۱ از بن که نره شیر
لور حصارش^۲ مخزن آمال ما
جان ما اندر طواف کوی او
بیدلان را سیر باغش آرزوست
اندین شهریکه قلب آسیاست
خفته دیدم راد مردان گزین
از "شهیدان" غیور (نامور)
دیدم آن فیضی که دل را تاب داد
بر مرنجان تپه بالا بلند:

شوق سیر گلشنم آمد فزون
مدتی در خاک غزنی آمدم
بر زمین کابلم ره او فتاد
بوده مردان جهان را آبرو
پاره سازد قلب دشمن بی دریغ
ازدهایش خفته در کوه و کمر
راد خیز و پر هنر پیرامنش
همچو جان^۳ پرورده بس مرد دلیر
مرکز اجداد و نسل حال ما
در تلاش قبله ابروی او
راه آنکو میرسد تا کوی دوست
گرد خاکش چشم ما را توتیاست
نامور مردان پاک "صالحین"
از رجال نامی و الا گهر
آتشی، تابی، فروزی، آب داد
اشک و خونی برده ام بی چون و چند

^۱ غازی وزیر اکبر خان

^۲ غازی محمد جان خان وردگ

^۳ بالا حصار

پیغام شهید

بر مزار "شاه نادر" ریختم
دیدم آن شاه شهیدان را خموش
شعله از درد دل انگیختم
لحظه رفت از سرم این عقل و هوش
اشک گلگونی نثارش کرده ام
من فقیرم برگ سبزی تحفه ام
بحراند و هم ربود از خود چنین
لحظه بر مرقد "شاه شهید"
آن شه نیکو سیر مرد سعید
ریختم اشکی ز حسرت‌های دل
ترجمان سوزش و هاهای دل
گفتم ای مرد غیور نامور!
فاتح تل، مصلح ما داد گر!
ایکه دادی ملت خود را نجات
از لهیب انقلاب (آن برد و مات)
رونق کشور ز تو ای شاه راد!
"اوستادان جهان را اوستاد"
ملت از تو نامور شد در جهان
ای رخت رونق فروز گلستان
سازو برگ ما ز سعیت شد بجا
حق ببخشاید ترا ای شاه ما!
رفتی اما در دل خورد و بزرگ
مانده تو یادگار بس سترگ
چون تو آزادی به ما بخشیده!
"گر فزون گردد تو اش افزوده"

ما ترا از دل فراموش کی کنیم؟

چون توئی اندر دل ملت مقیم!

"شاه نادر" غازی راه جهاد
ای ترا حق داده تاج سروری
مصلح ملت، شه نیکو نهاد
بهر افغان رهنما و رهبری
چون خدایت خواست ای فرخ نهاد
از شهادت افسرت بر سر نهاد
با چنین افسر سوی عقبا شدی!
ملتی ماند از عقب ای متقی!
چشم گریان چون یتیمی بی کسی
مانده در راهی بمنزل نارسى
شهریار مهربان ما چرا؟
روی بنهفتی زخلان وفا

پیغام شهید

ما امان اولاد خوش کیش توایم ملت تو قوم دلریش توایم
در فراقت دیده گان خونچکان اشکها ریزان و دلها غم کنان
نالهای ملت اخلاص کیش حسرت و افسوس این دلهای ریش
شور محشر در فضا انداخته چشمها گریان و جانها کاسته
باری از کنج لحد بر دار سر
شهریار ما، شه انصافگر

از تو خواهم ای شه راد سعید ای ز چهرت نور دانائی پدید
عصر نو دارد اداهای شگفت! می توان از دست او مقصد گرفت؟
خاواران در پنجه مغرب زمین اوفتاده بیکس و زار و حزین
اندرین شور هلاکت زای عصر چاره ما چیست؟ ای دانای عصر!
حکمتی، پندی و اندرزی بده تا کشاید مشکل ما را گره
ای دلت دانای اسرار نهفت مام شرفت رهبر فرزانه گفت
چون تو رفتی زین سرای بی ثبات ملتت را وانما راه حیات
در غیابت شهریار رهنما! دست ما و دامن آل شما!
ما و پند پربهای "نادر"
چشم ما و خاکپای "ظاهر"

پیغام شهید

از مزار پاک آن شاه شهید نکته ها چیدم، بگوشم وا رسید:
کای اسیر عشق گشور دار گوش با کمال دقت و هوشش نیوش
با تو گویم درس اسرار حیات می نمایم راه امرار حیات
ای نژاد راد افغان غیور! ملت مردانه خو، قوم جسور!
بشنوید این پندهای راستین
نسل افغان ای نژاد صالحین!

استقلال

در حقیقت چون حیات قوم ها نکته باریک و سر اعتلا
افتخار و همسریهای حیات جمله نیرنگ و فسون بر دومات
این همه بارو "بر آزادگی" است برگ و سازش اعتبار زندگی است
پس نباید داد این گوهر زدست
قوم احمد مردم کشور پرست
اسلامیت

پیغام شهید

چون سعادت در حقیقت پیروی است اعتبار زندگانی^۱ "بندگی" است
(وانگهی) چون دین ما پاینده است حق ورا از بهر ما بگزیده است
شرع حق چون مایه هر اعتلاست رهنمایش خواجه هر دو سراسر است
آنکه دارد حضرت او بوی دوست می برد ما را براه کوی دوست
دین حق را یآوری فرخندگی است
این سخن اس اساس زندگی است

وطن

سر زمین خوش فضا ارض شریف این وطن این بوم و زاد بس ظریف
مدفن اجداد و مأوای سلف منبع فیض و شجاعت هم شرف
ایمنش باید نمودن از گزند بایش عمران بطرح دلپسند
هر طرف از کشت و زرع و کار و بار بایش از جان نمودن استوار
خدمتش باید نمودن راستین تا شود آثار اعزازش متین
آفتاب عظمتش تابد عیان:
از شما این نکته خود نبود نهان

^۱ و ما خلقت الجن و الانس الالیعبدون

ملیت

ملت آمد همچو تن وی راست جان رسم و آئینیکه دارد بی گمان
رسم دستور ملل از هم جداست رسم ملت بهر ملت کیمیاست
لا جرم باید کند پرورده اش
باز بان ملی خود زنده اش

پشتو

قوم من! ای توده والا نژاد وی نیاکان غیورت مرد و راد
با تو دارم گفتو گوی محرمی: تا ز اسرار حیات آگه شوی
بشنو ای پشتون با صدق و صفا! حافظ کهسار قلب آسیا!
گر بزرگی خواهی و آزادیگی یا چو اسلاف غیورت زندگی
اولاً پشتو لسانت زنده ساز هم برین شالوده کاخت بر فراز
قصر ملیت بران تعمیر کن! تا توانی تکیه بر شمشیر کن!
جان من! ای ملت دشمن فگن دوده غرغشت و نسل خربن^۱
ای نژاد پاک و قوم نامور! در عروقت جوشش خون پدر!
گویمت از نکته های زندگی گر تو داری ادعای زندگی

^۱ غرغشت و خربن از اجداد ملت افغان

پیغام شهید

بشنو از دانای هندی^۱ این ندا آنکه گوید نکته های پر بها:
تاب قلب او ز گرمیهای بلخ^۲ می تراود ناله اش هاهای بلخ
از نیستان^۳ شورشی دادر بسر می نوازد نغمه های باختر
"وای قومی کشته تدبیر غیر کار او تخریب خود تعمیر غیر"
پس تو هم ای زاده این آب و خاک ای روانت مظهر آن نور پاک
اندرین آشوب طوفان زای عصر در تنازع گاه پر غوغای عصر
قصر و بنیان خودی تعمیر کن! اندرین ره کوشش و تدبیر کن!
پس لسانت ر کن ملیت شمار در ره احیای آن همت گمار
تا که باشد کوششت بهبود خود وانمائی راه های سود خود
باز رختی در جهان چون آفتاب
"تانگویندت توارت با لحجاب"

^۱ حضرت فیلسوف شرق علامه اقبال هندی

^۲ بلخ وطن مرشد رومی است که علامه اقبال درین عصر افکار او را نمایندگی میکند.

^۳ تلمیح به (کز نیستان تا مرا ببریده اند...)

عسکریت

عسکریت روح قوم زنده است نام هر ملت از و پاینده است
چون نژاد ما تماماً شیروش (هست بی چون و چرا عسکر منش)
یاید اینها را کمال پرورش
تا فنون عصر نو گیرند خوش

معارف

قرن بیستم قرن علم است ای عزیز اندرین ره کوششی، جانم بخیز!
لازم آمد بهر ابنای وطن دانشی عصر نوین آموختن
بی معارف زندگانی مشکل است در جهالت زندگی بیحاصل است
باید از علم و معارف توشه از فنون عصر نو اندیشه
الحذر از علم بی کار و ثمر الامان از زهر عصر پر هنر
هین فرو گیر از معارف ما صفا^۱
ای برادر واگذارش نا صفا!

^۱ خذ ما صفا ودع ما کدر

اقتصادیات

از تجارت رونق هر سر زمین می فزاید، و ز زراعت همچنین
روح کشور ثروت آن مملکت نیست جز این مملکت را منزلت
احتیاجات اجانب، جوی فقر مملکت را میکشاند سوی فقر
لا جرم اصلاح کار اقتصاد
مر شما را از لوازم اوفتاد

یاد رفتگان

در جهان آبرو و افتخار از نیاکان غیورت یاد آرا!
آن نیاکانیکه شاهی کرده اند تاج داری کامرانی کرده اند
از صفاهان تا به بنگال و دکن می نمودندی دو اسپه تاختن
دور غزنی را بیاد آور چنان از هرات و بلخ و بست و سیستان
لحظه در یاد داور^۱ هم گری تا توانی مرد آی و مردزی
که به آئین شهنشاهان غور وا نما چشمی بدقت هم به غور
که ز فرو تاب محمود و شهاب^۲ آنکه می رخسید همچون آفتاب
کن حکایت قصه یادی نما بال بکشا در جهان اعتلا

^۱ ارض داور که مدنیت درخشانی داشت.

^۲ سلطان محمود غزنوی و سلطان شهاب الدین غوری

جان من! اندر ره سعی و عمل
ملتی کو از خودی بیگانه زیست
انیچنین قومی ز بحر کائنات
زندگانی زند گیهای امل
ای خوشا قومیکه دارد آرزو
قوم من ای ملت مردانه خو
اندرین ره پیشرفتن میتوان
میتوان تجدید آثار سلف
نغمه دیرین سرودن میتوان
شاید آن فر کهن آوردنت
این چمن دارد بسی شاخ بلند
خویشتن را تیزی شمشیر ده
با تو گفتم داستان دلنواز
گرچه خواهم مختصر گویم سخن
داستان کهنه را بخشم نوی
تا که گردی خودشناس و خودنگر
هم شوی آگه ز اسرار حیات
تا بدامان عمل دستی زنی
گرمی هنگامه دلها شوی!
آب و تاب و کهنه را باز آوری!
نغمه ها گوئی بمزمار کهن
که سرای داستان بامیان

میرسی تا منزل خیر الممل
از عمل در قلب او یک لمعه نیست
کی بساحل میکشد رخت حیات
پهنه گیتی به پهنای امل
مستی از جرعه های این سبو
دست و پای زن براه جستجو
حفظ خود از چنگ دشمن میتوان
آبروی رفته آوردن بکف
عصر نو را آفریدن میتوان
جاده های آرزو پیمودنت
بر نگون شاخ آشیان خود بند
باز خود را در کف تقدیر ده
حرف شوق گرچه اندک شد دراز
میل دارد جوش میخواهد که من
پندها گویم ز اسرار خودی
همچو اسلاف غیورت نامور
غنچه ها چینی ز گلزار حیات
(در گریبان امل دستی زنی)
در جهان آرزو والا شوی!
سینه پر سوز و پر ساز آوری!
تا بشور آید ازو این انجمن
که ز بلخ و غزنه مینو نشان

گاه فر قندهارت یاد کن گه بیاد مجد آن فریاد کن
کوششی کز راه سعی و جستجو آب رفته باز می آید بجو
جستجو اندر جهان پر خطر سر مرگ و زندگانی می شمر!
زندگانی را بقا از جستجو است جستجو راه حصول آبروست
در جهان ای ملت روشن ضمیر! خاک خاور از ضیایت مستنیر!
در فروغ دانش و علم و عمل میرسد دستی بدامان امل
اندرین عصریکه عصر جستجو است راه بردن میتوان تا کوی دوست
لیک با شور دل و چشمان باز می شود قومی ز اقران سر فراز
می نه بینی مغرب بیچاره خور مر ضعیفان را ازو هر دم خطر
آنکه او از بهر اقوام و ملل زهرها کرده است در جام پر غسل
ظاهرش شیرین و چرب و دلپسند باطنش پر نیش و پر زهر و گزند
هان که نفریبی ز وضع دلفریب پور خاور! زادهٔ مر د لبیب!
خویشتن را در خودی فرزانه ساز هم بدستت کار خود مردانه ساز

تا ز تدلیس اجانب وا رهی!

آشیان بر سدرهٔ اعلا نهی!

عرض زائر و پایان سخن

ای شهید راه ملت مرد رادا! با تو دارم عرض صرف مدعا
پندهای پر بها دادی بمن روشن از گفتار تو رمز حیات
نکته ها اندوختم، ای شهریار وا کشودی از رخ مطلب حجاب
پندهایت در جهان چون و چند بعد ازین ای منجی افغانستان
شهریار عادل و "احمد" شعار آنکه دارد قلب روشن چون سلف
ملت ازوی رو باوج اعتلا حامی تجدید فر غزنوی
ما ز رشح فیض دستش بی گمان آبروی کشور ما تازه شد
این همه از فیض لطف شهریار منجی خاک وطن شاه فقید
فیض ها از خاک پاکت برده ام نی ادبیم نی سخنور نی خطیب
لیک گفتم آنچه بنمودی بمن ملت ای شهریار خوش سیرا!
مهبط انوار حق خاک تو باد! ای تو ما را در تعالی رهنما
شهریار "نادر" عصر و زمن! ای ز تو پر فرو رونق این جهات
ای ز پندت سر هستی آشکار! ره نمودی ای شۀ عالیجناب!
سود مند و دلپسند و ارجمند دست ما و دامن شاه جوان
مظهر لطف عمیم کردگار در جهان آبرو نعم الخلف
خاک کشور را ز لطفش ارتقا محیی آثار مجد احمدی
خرم و سر سبز و شاداب و جوان در جهان از ما بلند آوازه شد
"نو جوان و همچو پیران پخته کار" پندهایت مشکل ما را کلید
آنچه گفتی بهر ملت گفته ام من ندارم گفته های دلفریب
ای ز پندت آب و تاب انجمن می شمارد پند تو پند پدر

پیغام شهید

پس به الطاف عمیم مستعان هم به لطف شهریار نو جوان
یک بیک پند ترا با گوش هوش می نیوشیم و همی داریم گوش
تا نماید ارتقا این بوم و زاد نا مرادیهها ما گردد مراد
پانهیم اندر جهان اعتلا
لیس للانسان الاماسعی
(انجام)

عبدالحی مدیر طلوع افغان